



آیت الله محمدی گلانی

سَعَادَتٌ وَ شِقَاوَةٌ جَامِعَةٌ

«شنبه» منقطع از عمل گردید، و لذا سبت یعنی روز انقطاع عمل نامیده شد.

در کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه گردید. در اسفار گوناگون آنها مفاد این تعبیر آمده است در قاموس کتاب مقدس در ماده «سبت» چنین می گوید:

«سبت: اسم آن روزی است که قوم یهود از تمامی اعمال خود دست کشیده، استراحت می کردند، و این لفظ از عبرانی معرب گشته و افاده استراحت را نماید، اما چون مسیح از اموات، قیام فرمود، مسیحیان روز خداوند، سبت خود قرار دادند... و جستینوس شهید می گوید: در روز یکشنبه جمع شویم، زیرا که آن اول روز است که خداوند ظلمت را بنور تبدیل فرمود، و دنیا را از عدم بوجود آورد، و خداوند ما عیسی مسیح در همین روز از اموات قیام نمود، زیرا که در روز پیش از سبت صلیب گردید، و روز بعد از سبت به حواریان و شاگردان خود ظاهر گشت و مطالب و چیزهایی را که شما را امر می نمایم بدیشان القاء فرمود. و قبلاً آمده. تغییر دادن روز شنبه به یکشنبه ضرری باصل مطلب وارد نمی آورد و همواره حکم مرقوم ما را امر می فرماید که یک روز در هفت، آرام گیریم و استراحت جوئیم... و مسیحیان متقدمین، هم سبت یهود و هم سبت مسیحیان را مراعات می نمودند، لکن نه هر دو روز بالتساوی بلکه بالتفاوت یعنی سبت یهودی را مثل یوم روزه یا روز تهیه برای سبت مسیحی می دانستند. و نهایتاً آمده. روز مرقوم را بطور مخصوص نگاه می داشتند و اعمال و بازیهای دنیوی را کلیتاً از روی میل

چنانکه ملاحظه فرمودید آیه «نطمس وجوهاً فنزدها علی ادبارها اونلعنهم کما لعنا اصحاب السبت». در مقام تهدید بدو نوع عذاب: «یکی عذاب طمس و قفارونی و نگونسازی، و دیگری لعن و طرد از رحمت و توفیق بگونه ای که اصحاب سبت بدان مبتلا گردیدند» می باشد.

نوع اول که عذاب طمس و وارونگی فطرت از وجهه سعادت حقیقی بوده بقدر مناسب تبیین گردید. و اما نوع دوم که عذاب لعن «یعنی عذابی که قابلیت هرگونه رحمت و توفیق الهی را با آنهاهم وسعت، از انسان سلب می کند بدانگونه که اصحاب سبت گرفتار آن شدند» باشد هم اکنون بقدر مجال مورد بحث واقع می شود:

سبت

این تعبیر در قرآن کریم در حدود شش موضع آمده و در یک مورد بصیغه ی فعل استعمال گردیده که مجموع این هفت مورد، اشاره بقضه اصحاب سبت است و ناچار معنای «سبت» از نظر لغت و مقصود از آن در نزد اهل کتاب باید روشن شود، آنگاه بقضه اصحاب سبت که در کتب عهدین نیامده ولی مورد تصدیق آنها است بپردازیم.

راغب در مفردات می گوید: «اصل سبت بمعنی قطع است، و بعضی می پندارند که روز سبت «شنبه» را سبت می گویند بدینجهت است که خداوند متعال از روز یکشنبه آفرینش آسمانها و زمین را شروع فرمودند و شش روز بطول انجامید و روز سبت



قصه اصحاب سبت

و اما قصه اصحاب سبت «که از حدود فرمان الهی تجاوز نموده و در تعظیم آن روز گردنکشی کرده و عمل صید را که بر آنان در آن روز حرام بوده مرتکب می شدند، و بنکال لمن یعنی کفتری که استعداد پذیرائی هر گونه رحمت و توفیق ربانی را از آنان مسلوب ساخته و ملکات و اخلاق خبیثه آنان قبل از طلوع نشأه آخرت، اندامها و ابدان متناسبی را اقتضاء داشتند، بدانها افاضه گردید و بفرمان تکوینی خداوند قهار، بیوزینه های خوار و زار و نزار مسخ شدند» در سوره مبارکه اعراف با تفصیل و تبیین بیشتر آمده که ما ترجمه آیات مربوطه در این سوره را قبلاً بیان می کنیم و روایاتی بدین مناسبت ذکر می شود سپس در تحلیل و توجیه این سنت الهی وارد می شویم:

«ایشان (یهودیان) را از جامعه و شهری که مشرف بدریا بوده اند سؤال کن، هنگامی که بر حریم الهی در روز سبت تجاوز می کرده اند، وقتی که ماهی های درشت در روز سبت بر روی آب دریا ظاهر می گشتند و در غیر روز سبت ماهی ها آشکار نمی شدند و بروی آب نمی آمدند، این ابتلاء و اختبار بدین سبب بوده که آنان در فسق استمرار داشتند و هنگامی که گروهی از یهودیان بگروه دیگری که فساق را موعظت و پند می دادند و از عمل فسق و صید در روز سبت بر حذر می داشتند، گفتند: چرا رنج بیحاصل می کشید و قومی را موعظه می کنید که حتماً خداوند متعال هلاکشان می کند یا بعد از شدید شکنجه شان خواهد فرمود؟! اینها یعنی گروه ناهی از منکر و واعظان دو پاسخ گفتند: انگیزه ما در این موعظت و انداز، تحصیل عذر عند الله تعالی می باشد که در انجام وظیفه نهی از منکر کوتاهی ننموده باشیم و اینکه خود نگهداری آنان از فسق و عصیان، محتمل و مورد رجا است، پس چون این تذکرات سودی نبخشید، گروه ناهی از منکر و پلیدی را نجات دادیم و مستمکاران را بجرم فسق مستمر بعد از شدید مأخوذ نموده و چون سر پیچی آنها از ترک محرمات از مرز قابلیت رحمت و توفیق الهی گذشت، فرمان دادیم که بیوزینه های زار و نزار شوند یعنی اندام ها و ابدان و پیکرهایشان متشاکل با ملکات ردیه و صفات ذمیه شان گردیدند» (سوره اعراف ۶ - ۱۶۳).

و اما حدیث: صدوق طائفه قدس سره در کتاب خصال در ذیل آیه: «فلما نسوا ما ذکروا به» اعراف ۱۶۵ از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «كانوا ثلاثة اصناف: صنف اُتُمروا وأُمروا فنجوا و صنف اُتُمروا ولم يأمرُوا فمسخوا ذرّاً، و صنف لم يأتمروا ولم يأمرُوا فهلكوا»:

ترک می نمودند و بجز اعمال واجبه، اعمال دیگر از ایشان نمی زد و تمامی اوقات خود را در تفکرات عقلانی و عبادت خدای آسمانی صرف می نمودند...».

بنابراین «سبت» از نظر لغت، انقطاع، و در عرف این کتاب روز انقطاع از هر گونه عملی و اشتغال بعبادات و اندیشه های روحانی، و روزی است که مأمور بتعظیم و احترام آن می باشند، و مصداق این روز از دیدگاه یهود روز شنبه و از نظر مسیحیان روز یکشنبه است بزعم آنکه حضرت مسیح علیه السلام پس از مصلوب شدن در روز جمعه، روز یکشنبه زنده گردید و حواریان و شاگردانش آن وجود گرامی را بالعیان دیده و مطالبی از آنجناب تلقی کردند «که قرآن مقتول و مصلوب شدن آنحضرت را تکذیب می کند».

ظاهر آیه ۱۲۴ از سوره مبارکه نحل: «أَلَمْ يَجْعَلِ السَّبْتَ عَلَى الَّذِينَ اختلفوا فيه» یعنی «همانا تشدید فرائض و تحمیل تکالیف در سبت بر آنهایی معمول گردید که در آن، اختلاف نمودند»، این است که کلفت و مشقت واجبات در روز سبت بر یهود از این رو جعل شد که خود آنان در تعیین آن روز، لجاجت و شرارت و مخالفت ورزیدند و این لجاجت و اختلافشان موجب تکالیف شدید بر آنها گردید.

طبرسی در مجمع البیان در ذیل این آیه از مجاهد و ابن زید نقل می کند: «همانا تعظیم روز شنبه بر یهود از آن جهت واجب شد که سر پیچی از تعظیم روز جمعه که مورد امر الهی بود، نمودند».

و از سیوطی در تفسیر در المنثور از شافعی و بخاری و مسلم نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ما آخرین ائت در دنیا، در روز قیامت بر همه سبقت داریم، النهایه اهل کتاب قبل از ما در دنیا اهل کتاب شدند و ما بعد آنان، و انگهی این روزشان که بر آنان واجب التعمیم بوده، روز جمعه است که در آن اختلاف نمودند، پس خداوند، ما را با احترامش رهنمائی فرمودند، و مردم ما را در آن پیروی کردند، یهود فردای این روز و نصاری بعد از فردا را اتخاذ نمودند» و بیضاوی نیز در تفسیرش، ذیل این آیه چنین می گوید:

«موسی علیه السلام یهود را امر فرمودند که در روز جمعه برای عبادت، خود را از هر شغلی فارغ سازند ولی آنان در مقابل این فرمان، گردنکشی و امتناع ورزیدند و گفتند: ما روز شنبه را می خواهیم، زیرا خداوند متعال در این روز از آفریدن آسمانها و زمین فارغ و منقطع شد، پس خداوند متعال، تعظیم روز شنبه را بر آنها الزام فرموده و بنکال این جسارت و اباء از امثال امر کلیم الله علیه السلام، فرائض شدید در آن روز بعهده شان نهاد».

«اصحاب قریه مشرف بدریا سه صنف بودند: صنفی فرمانبردار و بشرک معاصی امر می کردند که نجات یافتند و صنفی فرمانبردار ولی امر بمعروف و نهی از منکر نمی نمودند که بصورت مورچه مسخ شدند، و صنفی نه فرمانبردار و نه آمر بمعروف و ناهی از منکر بودند که هلاک شدند» یعنی بصورت بوزینه در آمده و هلاک گردیدند.

و همین حدیث از امام صادق از پدرشان علیهما السلام نیز نقل گردیده. نهایتاً در ذیل آن امام صادق علیه السلام از پدرش سؤال می کند: «با آنهایی که فرمانبردار بوده و گناهی انجام نداده بودند ولی وظیفه امر بمعروف و نهی از منکر را ترک کردند چه معامله شد؟ امام باقر علیه السلام در پاسخ پرسش فرمودند: بما اینگونه رسیده که بصورت مورچه در آمدند».

تارک وظیفه مقدس «امر بمعروف و نهی از منکر» چنانکه می بینی، مورچگان خوارمایه بحساب آمده اند بلکه صغر نفس و ذلت و هوان که صورت جوهری در ذاتشان پیدا کرده بود بر دیگر صفات باذن خداوند متعال غالب آمده مسوخ شدند و در ابواب امر بمعروف و نهی از منکر و سائل از رسول الله صلی الله علیه وآله روایت می کند که فرمودند:

«ان الله عز وجل ليبغض المؤمن الضعيف الذي لا دين له، فقليل: وما المؤمن الضعيف الذي لا دين له؟ قال: الذي لا ينهي عن المنكر» (طبع جدید ج ۱۱ ص ۳۹۷):

«خداوند عز وجل هر آینه مؤمن ناتوان بی دین را دشمن می دارد، خدمتشان عرض شد: مؤمن ناتوان بی دین کیست؟ فرمودند کسی که نهی از منکر نمی کند».

توجهات مضحک

بلی: تن آسانی و کاهلی و احياناً مفتخوری در عین عاقبتی و عمدۀ سبب عقده حقارت، موجب توجهات مختلف می گردد، و جبین و بددلی را احتیاط و حزم می شمارند، و خط بطلان بر «ان الحیوة عقیده و جهاد» می کشند و بی شرمانه در قیافه هولناک ننگ پذیری به دژ نفوذ ناپذیر: «لله العزة و لرسوله و للمؤمنین» حمله می برند و داغ عار: «ولکن المنافقین لا یعلمون» را بر پیشانی بی غیرتی خود می گذارند و باز مزه «ما خرج ولا یخرج منا اهل البیت الی قیام قائمنا» تن آسانی و عاقبت طلبی - المؤمن الضعیف الذی لا دین له - را موجه جلوه می دهند! در صورتی که همان امام معصوم علیه السلام است که چنین می فرماید:

«سدیر الصیر فی قال: دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فقلت له: والله ما یسک القعود، فقال: ولم یا سدیر؟ قلت: لکثرة موالیک و شیعتک و انصارک، والله لوکان لامیر المؤمنین علیه السلام مالک من الشیعة و الانتصار و الموالی، ما طمع فیہ تیم ولا

صفحه «۲۲»

عدی، فقال: یا سدیر و کم عسی ان یكونوا؟ قلت: مائة الف قال: مائة الف؟ قلت: نعم، و مائة الف، قال: مائة الف؟ قلت: نعم، و نصف الدنيا قال: فسکت عتی ثم قال: یخف علیک ان تبلغ معنا الی یتبع قلت: نعم فامر بحمار و بغل ان یسرجا، فبادرت فرکبت الحمار، فقال: یا سدیر اتری ان توترنی بالحمار؟ قلت: البغل اترین و انبل، قال: الحمار ارفق بی، فنزلت فرکب الحمار و رکبت البغل. فمضینا فحانت الصلوة، فقال: یا سدیر انزل بنا نصلی، ثم قال: هذه ارض سبخة لا تجوز الصلوة فیها فسرنا حتی صرنا الی ارض حمراء و نظر الی غلام یرعی جداء، فقال: والله یا سدیر لوکان لی شیعة بعدد هذه الجداء، ما وسعنی القعود، و نزلنا و وصلینا فلما فرغنا من الصلوة، عطفت علی الجداء فعدت بها فاذا هی سبعة عشر» اصول کافی طبع جدید ج ۲ ص ۳-۲۴۲:

یاران امام هفتم

«سدیر صیرفی می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم عرض کردم: بخداوند سوگند، قعود بر شما جائز نیست فرمودند: برای چه یا سدیر؟ عرض کردم: برای اینکه دوستان و پیروان و یاران بسیاری دارید، والله اگر برای امیر المؤمنین علیه السلام شیعیان و یاران و دوستانی که دارید، می بود، تیم و عدی در حق وی طمع نمی بستند فرمودند: یا سدیر تعداد شیعیان و یاران ما تقریباً چقدر است؟ عرض کردم: یکصد هزار نفر، فرمودند: یکصد هزار نفر؟ عرض کردم: بلی دو یست هزار نفر، فرمودند: دو یست هزار نفر؟ عرض کردم: بلی، نصف دنیا، در اینجا امام علیه السلام سکوت فرمودند سپس فرمودند: همراه ما برای یتبع «قلعه ای که دارای چشمه هائی و درختان خرما و زراعت از اوقاف امیر المؤمنین علیه السلام بوده است» آمدن بر شما آسان است؟ عرض کردم: بلی، دستور دادند الاغ و استری را زین بستند، و من مبادرت کرده بر الاغ سوار شدم، فرمودند: یا سدیر می شود ایشار کنی و الاغ را بمن بدهی؟ عرض کردم: استر زیباتر و نجیب تر است فرمودند: الاغ برای من راهوار تر است، من پائین آمدم و آن بزرگوار بر الاغ و من بر استر سوار شدیم و رفتیم و وقت نماز رسید فرمودند: یا سدیر با هم پائین بیائیم و نماز بخوانیم، آنگاه فرمودند: این زمین شوره زار است نماز در آن جائز نیست، پس حرکت کردیم بزمین سرخ رنگی رسیدیم امام علیه السلام بجوانکسی که تعدادی بزغاله می چرانید نگاهی کرد و فرمودند: والله یا سدیر اگر شیعیان من بتعداد این بزغاله ها می بود ترک قیام بر من جائز نبود، و پائین آمدیم نماز خواندیم، چون از نماز فارغ شدیم، من بطرف بزغاله ها رفتم و شمردم، دیدم هفده رأس بزغاله است».

ادامه دارد